

# ایل سنجابی و مجاهدات ملی ایران

خاطرات علی اکبر خان سنجابی، سردار مقتدر

به تحریر و تحشیة دکتر کریم سنجابی

## فهرست مطالب

یادداشت دبیر مجموعه	.....	٤
پیشگفتار	.....	نوزده
دفتر اول - تاریخچه	.....	١
فصل اول - محیط عشایری کرمانشاهان	.....	٣
فصل دوم - ایل سنجابی و ترتیب تشکیل آن	.....	٢٥
فصل سوم - خاطرات کودکی و آغاز جوانی	.....	٦٧
فصل چهارم - حکمرانی و سرحدداری پدرم	.....	٨٧
فصل پنجم - ماجراهای مشروطیت و مقابله با داودخان کلهر	.....	١٥٣
دفتر دوم - مجاهدات	.....	٢٣١
فصل اول - پیکار با عثمانیان	.....	٢٣٥
فصل دوم - جهاد در برابر روس‌ها	.....	٢٨١
فصل سوم - درگیری با انگلیسی‌ها	.....	٤٣٥
فصل چهارم - مهاجرت به عثمانی	.....	٥٣١
فصل پنجم - بازگشت به ایران	.....	٥٩٧
مؤخره	.....	٦٣٩
اسناد ضمیمه و تصاویر	.....	٦٥١
فهرست اعلام	.....	٧١٣

## یادداشت دبیر مجموعه

از مراحل پایانی نظام ایلی ایران که به رغم پشت سر داشتن دوره‌ای از زوال، نقش خود را به عنوان یک عنصر مهم و تعیین‌کننده در عرصه تحولات سیاسی و اجتماعی ایران تا همین سال‌های نخست سده اخیر حفظ کرده بود، گزارش و روایت در خور توجهی در دست نیست؛ مطالب مدون در مورد آن کم نیست ولی گزارش و نوشته برآمده از درون آن، کم و انگشت‌شمار است.<sup>۱</sup> از این رو یکی از مهمترین نکاتی که در اهمیت خاطرات سردار مقتدر سنجابی می‌توان برشمرد همین وجه درونی است؛ گزارشی از واپسین سال‌های حیات سیاسی و اجتماعی نظام ایلی از یک چارچوب و دیدگاه ایلی.

اگرچه این خاطرات با اشتمال بر رویدادهایی چون تحولات انقلاب مشروطه در صفحات غربی کشور، تلاش و تکاپوی سالارالدوله بر ضد مشروطیت و بالاخره پیش‌آمد جنگ اول جهانی که برای مدتی ایالت کرمانشاه را به صحنه اصلی تحولات سیاسی ایران تبدیل کرد، از لحاظ روشن ساختن بخشی از مهمترین تحولات تاریخی ایران در این دوره مهم است ولی در عین حال از یکی از زمینه‌های اصلی شکل‌گیری این تحولات، یعنی نظام عشایری ایران نیز تصویری ارائه می‌کند که معمولاً در دیگر منابع موجود توجهی به آن نشده است.<sup>۲</sup>

---

۱. در معرفی این موارد معدود شاید بتوان به تعدادی از خاطرات برجای مانده از سران بختیاری اشاره کرد چون *یادداشت‌ها و خاطرات سردار ظفر بختیاری* (تهران، ۱۳۶۲) و اسکندر خان عکاشه، *تاریخ ایلی بختیاری* (تهران، ۱۳۶۵).

۲. برای آگاهی از مهمترین مأخذ موجود درباره تحولات کرمانشاه در تاریخ معاصر و بویژه جنبه ایلی و عشایری آن بنگرید به محمدعلی سلطانی، *جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان* (۴ ج، تهران، ۱۳۷۰ - ۱۳۷۳).

در توضیح بیشتر این پدیده به نمونه ذیل می توان اشاره کرد؛ همان گونه که اشاره شد با پیش آمد جنگ اول جهانی و شکل گیری نهضت مهاجرت که به تأسیس یک دولت موقت برای رویارویی با نیروهای نظامی دولت روسیه در حدود غربی کشور منجر شد، برای مدتی کرمانشاه و بویژه ایل سنجایی به کانون اصلی تحولات کشور تبدیل شد. از افراد و شخصیت های داخلی و خارجی درگیر در تحولات این دوره نوشته ها و خاطرات مختلفی برجای مانده است،<sup>۱</sup> ولی اکثر آن ها جز مجموعه روایت هایی از تعدادی رهگذر چیز دیگری نیستند. در این نوع نوشته ها بسیاری از رخداد های دوره مزبور ثبت تاریخ شده اند؛ پیش روی ها و عقب نشینی ها، تأسیس و انحلال حکومت ها، جنگ ها و جدل ها... ولی از آن عرصه انسانی که در نهایت زمینه اصلی این تحولات را تشکیل داد و کم و کیف آن، یعنی نظام عشایری غرب ایران در این دوره و تنوع شگفت آن، جز به اشاراتی معدود و گذرا و در حد و حدود جلب توجه خواننده به «دیدنی ها»ی این خطه، نشان دیگری ملاحظه نمی شود.

خاطرات علی اکبر خان سردار مقتدر، یکی از رؤسا سرشناس سنجایی از حال و روز خود و ایل سنجایی در این سال ها در عین حال که شرحی است بر تحولات کلی و پرفراز و نشیب کرمانشاه در دوره مورد بحث، از جوانب نه چندان شناخته شده چگونگی کارکرد یک نظام عشایری نیز تصویر درخور توجهی ارائه می کند. مکانیسم پیچیده سیاست در جوامع ایلی، هم در سطح مناسبات درون ایلی و هم در سطح روابط گسترده تر ایلات با یکدیگر یا با دولت مرکزی از جمله نکات مهمی است که در خلال این خاطرات با گوشه هایی از آن می توان آشنا شد.

در کنار این وجه تاریخی، یکی دیگر از مهمترین مضامینی که از همان بخش های نخست این خاطرات خود را نشان می دهد نوعی درس و عمل وطن پرستی است که به ویژه با پیش آمد حوادث پایانی جنگ اول و سرنوشت دردناک سنجایی ها در این تحولات سهمگین، شکلی تراژیک نیز به خود می گیرد. در اشاره به صحنه هایی از تاریخ ایران معاصر، کمتر نوشته ای را می توان

۱. برای آگاهی بیشتر از این نوشته ها بنگرید به کتابشناسی منضم در انتهی کتاب *آلمانی ها در ایران* (البور باست، تهران، ۱۳۷۷).

یازدهم یادداشت دبیر مجموعه

سراغ کرد که در آن تا بدین حد و با یک چنین قدرت تأثیری دشواری‌های راه ایران دوستی توصیف شده باشد.

البته این شرح و توصیف و اصولاً هر نوع یادآوری چنان حوادث پرفراز و نشیبی، با مسائل خاص خود نیز توأم است. برای مثال با آن که در بخشی از کتاب هدف از طرح و تدوین این خاطرات چنین ذکر شده که «... توضیح داده شود طایفه سنجابی چگونه تشکیل یافته و در... جنگ جهانی ویران کن بین‌المللی... چه وضعی داشته و چگونه توانسته است با آن حوادث شوم روبه رو گردد...» و در این زمینه نیز سعی شده است «... از تفصیل درباره مخاصمات آن‌ها با طوایف دیگر تا آن‌جا که ممکن باشد خودداری...» گردد «... زیرا نفعی در تجدید آن خاطرات نیست. افراد عشایر مذکور همه ایرانی و برادر هستند. منازعات آن‌ها هرچه بوده، جنگ برادر با برادر و ثمره اوضاع و احوالی بوده که زمان آن منقضی گردیده و اینک باید به دست فراموشی سپرده شوند.» (ص ۴۶) ولی با این حال بخش مهمی از این خاطرات به توصیف یک چنین منازعات و درگیری‌هایی اختصاص داشته و اصولاً ارائه تصویری از تحولات تاریخی مورد نظر نیز بدون طرح و بحث چنین مواردی میسر نمی‌باشد.

نکته‌ای که باید در این زمینه مورد توجه قرار گیرد امکان یک‌سویه بودن روایت مزبور از این حوادث است. چه بسا که روایت سایر گروه‌های ایلی از این تحولات به گونه‌ای دیگر باشد و از روایی دیگر حکایت کند. از این رو باید امیدوار بود که انتشار خاطرات سردار مقتدر زمینه و انگیزه لازم را جهت تصحیح و تکمیل یک چنین مواردی فراهم ساخته، به طرح و بحث روایات دیگر نیز میدان دهد.

این نکته و اشاره بدین احتمال از آنجا مطرح شد که در پاره‌ای از بخش‌های این خاطرات و در اشاره به تحولاتی که هم اینک داده‌های دیگری درباره آن‌ها در دست است، ارزیابی‌های سردار مقتدر تا حدودی تُند و شتابزده به نظر می‌آید؛ برای مثال به موضوع قرارداد دولت موقت نظام‌السلطنه با عثمانی‌ها می‌توان اشاره کرد که سردار مقتدر به صرف آراء ابراز شده از سوی مخالفان سیاسی نظام‌السلطنه آن را معاهده‌ای «شرم‌آور» توصیف کند (ص ۳۷۵) و بر همین

اساس در مقام مخالفت با حکومت موقت برمی آید. حال آنکه جدای از نحوه برخورد نظام السلطنه با آن گروه از مهاجران که با وی اختلاف نظر داشتند، که اصولاً موضوع بحث انگیز و قابل تأملی است، معاهده مزبور که متن آن اخیراً در دسترس قرار گرفته، به هیچ وجه از یک جنبه «شرم‌آور» حکایت ندارد.<sup>۱</sup>

در مورد چگونگی ثبت و تدوین این خاطرات و سرگذشتش تا به امروز که امکان نشر آن میسر شده است نیز چند نکته را می توان یادآور شد. نخست آن که متن اصلی دستنوشته سردار مقتدر در دسترس نیست و احتمالاً مفقود شده است؛ از پاره‌ای اشارات سردار مقتدر در این نوشته چنین برمی آید که وی در سال‌های پایانی زندگی به ثبت این یادداشت‌ها اقدام کرده بود.<sup>۲</sup> آنگاه در یک مرحله دیگر دکتر کریم سنجایی این یادداشت‌ها را با تغییراتی چند بازنویسی کرد.

اگرچه بدون در دست داشتن متن اصلی دستنوشته خاطرات از کم و کیف تغییر و تبدیل یادداشت‌های مزبور در حین تحریر و بازنویسی دکتر کریم سنجایی، اطلاع دقیقی نمی توان حاصل کرد ولی احتمالاً جز در بخش‌های اول خاطرات و بویژه نوع تقسیم‌بندی موضوعی آن که به نظر می آید بیشتر از دکتر سنجایی عالم متأثر است تا سردار مقتدر ایل‌مدار، دگرگونی عمده‌ای نباید صورت گرفته باشد. به هر حال مقایسه چند نمونه برجای مانده از یادداشت‌های اصلی با متن فعلی می تواند یک تصویر کلی از این مقوله ارائه کند.

دکتر محمد مکرری در رشته مقالاتی که از اواخر سال ۱۳۲۶ تا اواخر سال بعد در مجله یادگار درباره ایل سنجایی نوشت که بعدها به صورت یک کتاب مستقل نیز منتشر شد<sup>۳</sup> بخشی از این یادداشت‌ها را که به نحوه تأسیس ایل

۱. بنگرید به عبدالحسین شیبانی وحیدالملک، *خاطرات مهاجرت*، (تهران: شیرازه، ۱۳۷۸)، صص ۷۱۷-۷۱۸.

۲. سردار مقتدر در اشاره به فوت همسر اولش - هنگامی که خود بیست و شش سال داشت - می نویسد: «... اکنون که این شرح را می نویسم هرچند قریب چهل سال از آن زمان گذشته ... به یاد آن واپسین دم می افتم...» (ص ۱۳۵).

۳. *مجله یادگار*، ش ۶، ص ۴، اسفند ۱۳۲۶، صص ۷۷-۸۸؛ ش ۷، ص ۷، ش ۷، ص ۴، فروردین

یادداشت دبیر مجموعه سبزه

مربوط می‌شد نقل کرده است. قسمتی از این یادداشت‌ها را که به نظر می‌آید هنوز مورد ویرایش و تحریر قرار نگرفته باشد تحت عنوان «متن اصلی» و در مقابل نیز بخش ذی‌ربط خاطرات موجود را تحت عنوان «متن خاطرات» می‌آوریم:

### «متن اصلی»<sup>۱</sup>

... البته نیک بختی با هرکسی هم‌آغوش شود همه‌چیز به او می‌دهد. یک سال در صورتی که بارندگی بسیار کم بوده خرمن گندم وی در سه تپه برکت می‌کند سیصد خروار گندم از آن خرمن عاید حسن خان و صاحب ملک می‌شود حسن خان آنچه برای خودش نان و تخم لازم بوده نگاه‌داشته باقی گندم را به مالکین ماهیدشت به وام می‌دهد، آن‌ها هم به تقاوی به رعیت می‌دهند اتفاق می‌افتد که سال آینده باید سرخرمن گندم قرضی را مالکین ماهیدشت به حسن خان بدهند گندم یک من یک قران و پنج شاهی و گرانی خیلی سختی بوده که هنوز

### «متن خاطرات»<sup>۲</sup>

... وقتی نیک بختی به کسی رو می‌آورد و وسایل آن هم برایش فراهم می‌شود. می‌گویند در یک سال که بارندگی کم بوده، خرمن او به اصطلاح برکت می‌کند و قریب دویست خروار گندم عایدش می‌شود. وی هرچه را برای خود لازم داشته نگاه می‌دارد و بقیه را به مالکان ماهیدشت وام می‌دهد. در سال بعد قحطی و گرانی بزرگی ظاهر می‌شود که هنوز هم در کرمانشاهان و کردستان و همدان معروف است و قیمت گندم به یک من یک قران و یک قران و پنج شاهی می‌رسد. بعضی از مالکان و امدار املاک خود را به حسن خان می‌فروشدند. از راه

→

۱۳۳۷، صص ۷-۲۲؛ ش ۸، س ۴، اردیبهشت ۱۳۲۷، صص ۳۵-۵۶؛ ش ۱ و ۲؛ س ۵، شهریور - مهرماه ۱۳۲۷، صص ۷۸-۸۸؛ ش ۳، س ۵، آبان ۱۳۲۷، صص ۲۵-۴۰؛ ش ۴ و ۵، س ۵، آذر - دی ۱۳۲۷، صص ۳۶-۵۶.

پس از چندی - احتمالاً دو سه سال بعد - این مقالات به انضمام بخشی در شرح حال دکتر کریم سنجابی، به صورت یک کتاب علی‌حده منتشر شدند؛ دکتر محمد مکرری، عشایر کرد، ۱. ایل سنجابی (تاریخچه، جغرافیا، تیره‌ها)، بی‌جا، کتابخانه دانش، بی‌تا، ۱۲۷ ص.

۱. مکرری، عشایر کرد، پیشین، ص ۷۵.

۲. ایل سنجابی و مجاهدت ملی ایران (همین کتاب)، ص ۴۸.

## چهارده ایل سنجابی و مجاهدات ملی ایران

دادن کمک و تقاوی به رعیت، زارعین خوبی برایش جمع می‌شوند و اراضی خود را به خوبی آباد می‌کند. از آن پس به تدریج صاحب دهات متعدد می‌گردد...

معروف است، اهالی کرمانشاهان و کردستان و همدان از گرسنگی می‌مردند خیلی از صاحب ملک‌ها در مقابل همان گندم املاک خود را به حسن خان می‌فروشتند، حسن خان صاحب چندین دهکده ملک می‌شود و بواسطه داشتن گندم و دادن تقاوی رعیت و زارع زیادی برایش جمع می‌شود املاکش خیلی آباد بوده است...

در بخشی دیگر نیز چنین آمده است:

### «متن خاطرات»<sup>۲</sup>

... میرزا محمدخان به حسن خان دستور می‌دهد که باید وی را حاضر کند. حسن خان هرچه عذر می‌آورد پذیرفته نمی‌شود تا آن‌که به خانه خدانظر می‌رود. سرپرست دسته‌های سنجابی در این زمان چهار مرد نامی بوده‌اند: بزرگ دسته حق نظرخانی فتاح خان پسر حق نظرخان، بزرگ دسته چالابی، کرم خان پسر برخوردارخان و پدر زن حسنخان، بزرگ دسته اللهیارخانی یارمادخان و بزرگ دسته عباسوند، سبزه‌علی خان. سران و کدخدایان سنجابی همه جمع می‌شوند و حسن خان را به

### «متن اصلی»<sup>۱</sup>

... میرزا محمدخان به حسن خان خبر می‌دهد که باید خدانظر را پیش من بیاورید حسن خان هرچه عذر می‌آورد پذیرفته نمی‌شود تا این‌که حسن خان به خانه خدانظر می‌رود سران سنجابی جمع می‌شوند و شور می‌کنند که عموماً خدانظر را ببرند نزد میرزا محمدخان اگر از تقصیر وی صرف نظر کرد فبها و اگر نه میرزا محمدخان را بکشند و عموماً به قرآن برای خدانظر قسم می‌خورند. شصت نفر از خوانین و کدخدایان و سوارهای شجاع با خدانظر می‌روند، قریب بیست نفر از خوانین و کدخدایان

۱. مکرری، عشایرکرد، پیشین، صص ۸۱-۸۲.

۲. ایل سنجابی و مجاهدت ملی ایران، صص ۵۰-۵۱.



## یادداشت دبیر مجموعه پانزده

رهبری خود انتخاب می‌کنند و قرار می‌گذارند که خدانظر را نزد میرزا محمدخان ببرند. اگر از تقصیرش صرف‌نظر کرد چه بهتر و الا کار او را یکسره سازند. بر این قرار عموماً قسم می‌خورند. شصت نفر از خوانین و کدخدایان و سواران رشید سنجابی و خدانظر را همراه خود می‌برند، قریب بیست نفر از آن‌ها، پشت سر حسن خان به چادر میرزا محمدخان وارد می‌شوند. خان بدون احوالپرسی به حسن خان می‌گوید من خواستم خدانظر را بیاورید، حالا با قشونی به اینجا آمده‌اید. سپس به فراشباشی می‌گوید، خدا نظر را زنجیر کنید.

محترم با حسن خان میان چادر میرزا محمدخان می‌روند، فوراً بدون احوالپرسی از حسن خان می‌پرسد که من فرستادم خدانظر را بیاورید حالا می‌بینم که با قشونی او را آورده‌اید. میرزا محمدخان فراش‌باشی خود را می‌خواهد و می‌گوید بروید خدانظر را زنجیر کنید خدانظر هم از ترس سواره ایستاده بود، فراش‌باشی به او می‌گوید پیاده شو، حسن خان و خوانین هرچه به طور التماس توسط خدانظر را می‌کنند قبول نمی‌کند فراش‌باشی آخر الامر مجبور می‌شود حکم میرزا محمدخان را به او ابلاغ می‌کند...

چنان‌که از مقایسه این دو متن برمی‌آید «تحریر» دکتر کریم سنجابی کم و بیش همان است که امروزه آن را «ویرایش» می‌نامند، و اصل مطلب و جزئیات امر جز به یادمانده‌ها و آنچه بر شخص سردار مقتدر گذشته است، نمی‌تواند چیز دیگری باشد.

به هر حال دکتر سنجابی در دوره حیات به انتشار این خاطرات که بخش پایانی آن نیز احتمالاً درگیر و دار تحولات سال‌های نخست دهه ۱۳۶۰ مفقود شده است، موفق نشدند و لهذا انتشار این اثر به دکتر علی اردلان، خویش و همراه ایشان سپرده شد. براساس بخشی از اوراقی همراه خاطرات چنین به نظر می‌آید که دکتر اردلان نیز قصد داشته‌اند با گردآوری اسناد و اطلاعاتی درباره مراحل بعدی زندگانی سردار مقتدر و انضمام آن به عنوان یک تکمله در انتهای خاطرات آن را به نشر بسپارند که عمر ایشان نیز به این کار وفا نکرد. دکتر اردلان

در بخش اول یادداشت‌هایی که بدین منظور تهیه کرده بودند، نوشته‌اند:

«آنچه ملاحظه شد خاطرات مرحوم علی‌اکبر خان سنجایی (سردار مقتدر) با تحریر و تحشیه مرحوم دکتر کریم سنجایی است که عیناً به نظر خوانندگان گرامی رسید. اما بقیه آن خاطرات که به همان نحو تنظیم و تدوین شده بود با اسناد و مدارک پیوست آن متأسفانه در گردباد حوادث از بین رفته و معلوم نیست به چه سرنوشتی دچار شده است. ولی برای آن که این حدیث ناتمام نماند از اسناد موجود و یادهای مطلعین بقیه زندگی نامه علی‌اکبرخان سنجایی را برداشت کرده و اجمالاً آن خاطرات را که حاوی نکات دلپذیر ایران‌دوستی و وطن‌خواهی است به پایان می‌رسانم با اذعان به این که قطعاً خالی از دقت گفتار خاطره‌نویسی (مرحوم سردار مقتدر) و عاری از ظرافت نوشتار تحریرکننده (مرحوم دکتر سنجایی) می‌باشد ولی من باب ضرورت به این کار مبادرت گردید تا این نگر سرگذشت ناتمام نماند.»

ولی متأسفانه به دلیل فوت دکتر اردلان این تلاش نیز به ثمر نرسید. هنگامی که از طرف خانواده دکتر کریم سنجایی ادامه کار به نشر شیرازه سپرده شد، جدای از متن خاطرات که سعی گردید بی کم و کاست ارائه شود، مجموعه‌ای از اسناد و مدارک نیز ضمیمه آن بود که در تهران و به احتمال قوی در اثر تلاش‌های دکتر اردلان گردآمده بود. متن بازنوشته و تصاویر این اسناد در انتهی کتاب ضمیمه شد.

علاوه بر این چون با مفقود شدن بخش پایانی خاطرات سردار مقتدر، سرگذشت وی ناتمام می‌ماند و تکمله مورد نظر دکتر اردلان نیز به سامان نهایی نرسیده بود، سعی شد با توجه به اسناد و دانسته‌های موجود - از جمله خاطراتی از علی‌اصغر خان بختیار سنجایی، برادر دکتر سنجایی که به درخواست دکتر اردلان مرقوم شده بود - یادداشتی نیز در این زمینه تهیه شود که تحت عنوان مؤخره در پایان خاطرات آمده است.

همان‌گونه که از تصاویر صفحات نخست متن دست‌نویس خاطرات ملاحظه می‌شود «ران ملخ» عنوانی است که دکتر سنجایی در اصل بر این خاطرات

انتخاب کرده بودند.<sup>۱</sup> و دلیل ایشان از انتخاب چنین عنوانی نیز در قطعه اهدایه کتاب توضیح داده شده است؛ آن که «... در برابر تاریخ با عظمت ایران، شرح سرگذشت چند ساله یک قبیله مرزنشین در خدمت او، جز عرضه ران ملخ به پیشگاه سلیمان نیست...». از آنجا که این نام به عنوان نام اصلی چنین خاطراتی رسا و گویا به نظر نمی‌رسید و علاوه بر این نقش ایل سنجابی در این مقطع از مجاهدت ملی ایران، الحق و الانصاف به مراتب بیش از آن است که در محدوده چنین توصیفی بگنجد، ضمن احترام مجدد به ادب و فروتنی مورد نظر دکتر سنجابی، با کسب اجازه از خانواده ایشان به تغییر و تبدیل نام مزبور اقدام شد. مهمترین نکته‌ای که در اشاره به چاپ دوم این کتاب باید خاطر نشان ساخت، انتشار مقاله‌ای مبسوط در نقد آن است و لزوم توجه به این نوشته؛ مقاله‌ای تحت عنوان «سردار مقتدر سنجابی از ادعا تا واقعیت» به قلم آرش امجدی ولدبیگی در فصلنامه تاریخ معاصر ایران (س ۶، ش ۲۵، بهار ۱۳۸۲، صص ۹۷-۱۳۷).

تا جایی که به اغلاط چاپی و سهوهای ویرایشی متن خاطرات علی اکبرخان سردار مقتدر مربوط می‌شد، سعی در اصلاح آنها شد. اما جنبه یکسویه و داورهای احتمالاً غیر منصفانه صاحب خاطرات در مورد پاره‌ای از تحولات و رخدادهای مورد بحث که در این مقاله مورد توجه بوده است نکته‌ای است که باید با در نظر داشتن نقدهایی از این دست و همچنین بررسی دیگر اسناد و گزارش‌های موجود – مانند هر بررسی تاریخی دیگر – موضوع داوری و ارزیابی قرار گیرد.

در پایان لازم می‌داند از لطف و همراهی آقای دکتر عباس امانت و سرکار خانم مریم سنجابی، همسر ایشان که موجبات انتشار این یادداشت‌ها را فراهم آوردند، تشکر و قدردانی کنم.

کاوه بیات

آذر ۱۳۹۱

۱. بنگرید به قسمت تصاویر کتاب

## پیشگفتار

این کتاب حاصل سال‌هایی چند از کوشش پدرم، دکتر کریم سنجابی، برای تحریر و حاشیه‌نگاری یادداشت‌های عمومی خود، علی‌اکبرخان سردار مقتدر، سردار ایل سنجابی، است که حال نزدیک به هفت سال پس از درگذشت پدرم و شصت و هفت سال پس از مرگ سردار مقتدر به چاپ می‌رسد.

اهتمام پدرم در تدوین و بازنویسی این خاطرات، تا آنجا که امروزه بر خویشان و نزدیکان او روشن است، صرفاً محدود به جمع‌آوری پاره‌ای یادداشت‌های پراکنده نبود بلکه کوشید تا این یادداشت‌ها را از نظر سیر وقایع تاریخی پیوند داده و هر آنجا که ضروری بود اطلاعات سودمند بدان بیافزاید. این افزوده‌ها در فصول نخستین کتاب و بویژه در زمینه تاریخ ایل سنجابی و ایلات و عشایر همسایه در جنوب کردستان مشهود است. بعلاوه در بازنویسی این خاطرات پدرم کوشید تا هرچه بیشتر یادداشت‌های سردار را به نثری متعارف و منسجم درآورد بدون آنکه در روح کلام و شیوه بیان و اصالت متن خللی وارد آید. در دیده من وی در این کوشش بسی کامیاب بوده است.

دلبستگی پدرم به عمومی خود، سردار مقتدر، صرفاً به سبب خویشاوندی نبود. سردار همواره در سال‌های کودکی و جوانی پدرم به او چون فرزندی مهر می‌ورزید و وی را در همه مراحل رشد و تحصیل، از درون قلعه سنجابی تا تحصیل دکترای حقوق در فرانسه، مشوق و راهنما بود. افزون بر این در نظر پدرم سردار مقتدر نماینده کاملی از یک میهن‌دوست دلاور و مبارز بود که سراسر زندگی خود و موجودیت ایل سنجابی را در راه حفظ سرحدات غربی ایران و مبارزات ملی در یکی از بحرانی‌ترین دوره‌های تاریخ ایران جدید، وقف کرده

بود. به تعبیری شاید بتوان ردّ پای این منش ملی سردار را در کوشش‌های سیاسی پدرم در دهه‌های آینده نیز جست. به گمان من اهتمام او در تدوین این خاطرات نوعی ادای دین عاطفی نسبت به سردار مقتدر بود. به اضافه چنان‌که پدرم خود در تقدیم نامیچّه کتاب آورده است، این سرگذشت را چون «ران ملخی» عرض داشت فرزندان ایران می‌شمرد. شاید به همین دلیل نیز این «ران ملخ» را بر نگارش خاطرات زندگی سیاسی و فرهنگی خود مرجّح دانست و هیچ‌گاه رخصتی برای به قلم آوردن زندگی‌نامه خویش نیافت (کتاب *امیدها و ناامیدی‌ها* در واقع متن مصاحبه مفصّل پدرم با برنامه تاریخ شفاهی در دانشگاه هاروارد است.) بی‌گمان ناکامی‌های سیاسی سال‌های واپسین زندگی‌اش و نیز دوری ناخواسته از وطن وی را از این مهم بازداشت.

آنچه در این کتاب آمده است از نسخه دست‌نویست پدرم است که بی‌هیچ‌کم و کاستی به چاپ می‌رسد. افتادگی در پایان متن نیز، که به صورت جمله ناتمامی رها شده، مطابق همین نسخه دست‌نویست است. علت این نقصان به درستی روشن نیست. شاید صفحات نهایی از دستبرد زمانه، بویژه در سالهای پُر مخاطره دو دههٔ اخیر، مصون نمانده است. شاید هم سردار مقتدر خود سرگذشت‌اش را در سال‌های آخر عمر ناگفته‌گذارده است. شاید هم پدرم هیچ‌گاه فرصت اتمام متن را نیافته است.

حال که این کتاب سرانجام به چاپ می‌رسد، من و برادرانم، و بیش از همه مادرم، خانم فخرالملوک سنجابی، مراتب قدردانی خود را بویژه از همسرم عباس امانت که زمینه را برای انتشار این کتاب فراهم آورد واز آقای کاوه بیات که صمیمانه در جهت چاپ این کتاب توسط نشر شیرازه کوشید، ابراز می‌داریم.

مریم سنجابی (امانت)

دانشگاه ایلینوی جنوبی

آذرماه ۱۳۸۰

دفتر اول

تاریخچه

## فصل اول

### محیط عشایری کرمانشاهان

در صفحه کرمانشاهان ایلات فراوان وجود داشته و دارند. بعضی از آنها تدریجاً از بین رفته‌اند، یعنی یا شهرنشین و دهنشین شده و سامان ایلی را از دست داده‌اند، و یا بر اثر پیشامدهای گوناگون پراکنده و در ایلات و طوایف دیگر مستهلک گردیده‌اند. بعضی از آنان نیز به علت ضعف دولت و بی‌اعتنایی زمامداران گذشته در صد سال اخیر یا سرزمینشان ضمیمه خاک عثمانی و عراق شده و یا جلای وطن اختیار کرده و به صفحات بین‌النهرین رفته‌اند.

من قصد ندارم در مقدمه این خاطرات که مربوط به طایفه سنجابی و مجاهدات ملی آن در جنگ بین‌الملل گذشته است راجع به طوایف دیگر تفصیلی بنویسم. به‌خصوص که شاید اطلاع و بصیرت من درباره آنان کافی نباشد. باوجود این بی‌فایده نمی‌دانم، برای ارتباط مطالب و روشن نمودن محیطی که طایفه سنجابی در آن می‌زیسته و معرفی اجمالی از کسانی که نام آن‌ها قهراً در این خاطرات خواهد آمد، توضیحات مختصری درباره دیگر طوایف و مخصوصاً طوایف مرزی کرمانشاه بدهم.

### ایل زنگنه

مهمترین ایل کرمانشاه در گذشته ایل زنگنه بود که یک فوج بزرگ سرباز داشته و امراء نامی از میان آنان برخاسته است مانند شیخ علی خان، وزیر

و سردار معروف شاه سلیمان صفوی. ریاست فوج زنگنه و بلکه ریاست جمیع افواج کرمانشاه در دوره‌های اخیر با امیرتومان محمدرضاخان ظهیرالملک بود.<sup>۱</sup> طایفه سنجایی - چنان‌که قریباً شرح آن خواهد آمد - مدت زمانی در ابواب جمعی ایل زنگنه و تابع حاکم آن بوده‌اند. امروزه این ایل نامی در ایران فاقد تشکیلات ایلی است. بزرگان و خوانین آن‌ها اکثراً در شهر کرمانشاه ساکن هستند و مهمترین خانواده‌های اعیان و مالکان آن شهرستان می‌باشند. طوایف زنگنه هر چه بوده در ایلات و طوایف دیگر مستهلک شده‌اند و دیگر نام و نشانی از آن‌ها باقی نمانده است. ولی برعکس ایران در عراق طوایف بزرگی از آنان به همین نام از پشت دروازه خانقین تا حدود کرکوک سکونت دارند.

### ایل کلهر

بزرگترین ایل کرمانشاه و بلکه بزرگترین ایل کرد زبان در زمان حاضر ایل کلهر است. ایل مردمان رشید، سواره کار، با سخاوت، مهمان‌نواز، با نشاط و عیاش. این ایل بزرگ مجموعاً مشتمل بر بیست تا سی هزار خانوار است و از طوایف و تیره‌های مختلف ترکیب یافته که مهمترین آن‌ها چهار طایفه خالدی، سیاه‌سیاه، شیان و کاظم‌خانی هستند که آن‌ها را طوایف هزاره می‌نامند. مردم کلهر تماماً شیعه هستند و عده معدودی علی‌اللهی هم دارند. این ایل در گذشته یک ایلخانی داشته و دارای بهترین املاک و مراتع بوده‌اند. سرزمین محلات آن‌ها در قسمت جنوب ولایت کرمانشاهان، تقریباً از پشت دروازه شهر تا حدود سرحد گسترده و متصل به یکدیگر است.

۱. در سالنامه ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ هجری قمری ضمیمه کتاب تاریخ سلاطین ساسانی، تألیف مرحوم محمدحسینخان ذکاءالملک چنین نوشته شده است: فوج زنگنه نمره ۷۰ جمعی حاج ظهیرالملک امیر تومان، معاون نظام، سایر صاحب‌منصبان جز ۲۶ نفر.



از جهت تقسیمات نظامی و بنیچه‌ای قدیم ایل کلهر یک فوج ۸۰۰ نفری سرباز داشته که چهارصد تن آن‌ها از ایلات هزاره و چهارصد نفر دیگر از بقیه تیره‌ها بوده‌اند.<sup>۱</sup> املاک و مراتع کلهر مانند املاک و مراتع دیگر طوایف سرباز بده اصلاً خالصه دولت بوده که به عنوان حقوق و مواجب سربازی به آن‌ها واگذار شده است. این مزارع و چراگاههای وسیع و پهناور را در گذشته ایلخان‌های کلهر تدریجاً از دست طوایف و تیره‌ها خارج ساخته و تحت تملک شخصی درآورده‌اند تا آنکه بر اثر عدم کفایت و اختلافات آن‌ها و دسیسه‌های حاج حسن ملقب به وکیل الدوله قسمت عظیمی از املاک مزبور به تصرف این شخصیت مرموز درآمد.

ایلخانگیری و حکومت کلهر بدایه با خانواده‌های حاجی‌زاده‌ها و سپس با خانواده یآوری‌های کنونی کرمانشاه بوده است. در دوران محمدعلی میرزا دولت‌شاه از سال ۱۲۲۰ تا ۱۲۵۰ هجری قمری مرحوم حاج شهبازخان ریاست کلهر را عهده‌دار بود و در جنگ‌های با کهیار پاشا مصدر خدمات نمایان شده است. پس از وی رجل شایسته و نامدار این خانواده مصطفی‌قلی‌خان دیوان‌بیبگی بوده است. از خانواده یآوری‌ها هم به ترتیب محمدحسن‌خان و رضاقلی‌خان و زین‌العابدین‌خان بر این ایل بزرگ حکومت داشتند تا آنکه آخرین ایلخانی از خانواده آن‌ها گرفتار عصیان داودخان گردید و حکومت و ریاست را از دست داد. داودخان امیراعظم که وصف او مکرر در صفحات این خاطرات خواهد آمد، همان شخصی است که سپهسالار جیش سالارالدوله یاغی شد و علیه مشروطیت نوزاد ایران علم طغیان برافراشت و سوارانش باری تا حدود باغشاه ساوه را جولانگاه خود قرار دادند تا آنکه سرانجام از نیروهای دولتی مجاهدین و بختیاری‌ها شکست خورد و خود وی و پسر رشیدش علی‌اکبرخان بر سر این ماجرا در حدود صحنه به قتل رسیدند.

۱. در سالنامه مذکور سال ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ هجری قمری درباره فوج کلهر چنین نوشته شده است: فوج نمرة ۶۹ جمعی محمدعلیخان سرتیپ سایر صاحب‌منصبان جزء بیست و نه نفر.